

بایسته‌های مفهوم‌شناسی در نصوص دینی

ابوالقاسم علیدوست*

دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و استاد درس خارج فقه و اصول

(تاریخ دریافت: ۹۵/۳/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۶/۲۷)

چکیده

زمان تفسیر اسناد شرعی، عرف زمان صدور آن اسناد را واکاوی می‌کنیم. کتاب‌های لغت، رابط فهمندگان نصوص با عرف زمان صدور ادله هستند. مفهوم‌شناسی و معناشناسی از روش‌ها و بایسته‌هایی پیروی می‌کنند که عدم توجه به آن، انسان را به برداشت‌های ناصحیح در مفردات و مرکبات می‌کشاند. بررسی همراه با تعلیل ده بایسته همراه با تطبیقات فقهی، موجب مصون ماندن از برداشت‌های ناصحیح می‌شود، تفسیر و تطبیق، حقیقت و مجاز، نسبت مفاهیم، بسند به قدر متیقن در موارد مشکوک و فرق داعی و معنا بخشی از این بایسته‌ها هستند.

واژگان کلیدی

بایسته‌های مفهوم‌شناسی، تطبیق لغت، حقیقت و مجاز، عرف معیار، قدر متیقن در مفاهیم، مصداق مفهوم، مفهوم‌شناسی.

مقدمه

بیش از چهارده قرن از صدور واژگان دینی می‌گذرد. از رهگذر تلاش‌های بی‌وقفه محدثان و فقیهان شیعه که با اندکی تأخیر از طلوع اسلام آغاز شد (و با تداوم کوشش‌ها در عصر غیبت تاکنون) برای ما موارث علمی گرانسنگ به یادگار مانده است.

حیات بالفعل دین، مرهون تکیه بر آن تراش است. از این‌رو، هرگونه تکاپوی فنی در آن کتاب‌ها که سبب حفظ، ترمیم و بالندگی شود، وظیفه ماست.

مفهوم‌شناسی از روش‌ها و بایسته‌هایی پیروی می‌کند که توجه نداشتن به آن انسان را به برداشت‌های ناصحیح در مفردات و مرکبات می‌کشاند و موجبات ناکامی تحقیق را فراهم می‌آورد.

هرچند در مبحث الفاظ دانش اصول فقه، به برخی از بایسته‌ها پرداخته‌اند، کامل نیست و به پالایش و پیشرفت نیاز دارد.

جستار حاضر به این قصد تألیف شده است که به بایسته‌های معناشناسی در نصوص دینی بپردازد. بایسته‌ها را با تطبیقات همراه کرده‌ایم تا کارایی آن در ساحت مصادیق خود را نشان دهد. تطبیقات هرچند بیشتر صبغه فقهی دارد، در فهم تمامی نصوص دینی کارایی دارد.

در ادامه به بایسته‌ها در چند شماره می‌پردازیم:

بایسته یکم: ضرورت مفهوم‌شناسی واژه‌های برآینددار^۱

اولین بایسته آن است که ره‌آورد مفهوم‌شناسی در استنباط مثمر باشد.

واژگانی که در ادله استفاده شده‌اند، ارزش واکاوی دارند؛ چرا که واکاوی آنها بر فهم مراد میان معصوم شریعت تأثیر دارد؛ مثل مفهوم سب، غیبت، جلباب، دم، ارض؛ زیرا «عرف» مرجع تعیین متفاهم از ادله و بیان حدود موضوع و توسیع و تضییق آن نسبت به

۱. در مقابل واژه‌های تعلیمی متون دینی که در لسان استاد شرعی اخذ نشده‌اند.

واژه‌ای است که در دلیل ذکر شده‌اند.

ارائه نمونه‌هایی از این دسته واژگان مؤثر خواهد بود:

الف) خون نجس، آیا مطلق خون است یا خون جهنده و خونی که از رگ‌ها بیرون می‌آید، نجس است و خون مختلط یا متخلف نجس نیست؟ خونی که در زرده تخم مرغ پیدا می‌شود، آیا همان خونی است که از شریعت به دست آوردیم که نجس است یا اینکه اطلاق خون به آن صحیح نیست؟ (علیدوست، ۱۳۸۴: ۳۷۶).

واکاوی این واژه ثمر دارد؛ چرا که ما را به این نکته دلالت می‌کند که آیا در باب دم، چنین اطلاق و شمول لفظی وجود دارد یا خیر؟

ب) آیا واژه «جلباب» در عرف معیار، به معنای مطلق پوشش بوده یا پوششی یکپارچه از سر تا پا بسان چادر است.

اگر امر به این لفظ تعلق گرفته باشد، واکاوی آن در وجوب و عدم وجوب مثل چادر مثمر است.^۱

ج) واژه‌شناسی «مسلم» و «مؤمن»: این دو واژه در نصوص شرعی پرکاربرد هستند و در بسیاری از موارد موضوع حکم قرار گرفته‌اند؛ در استنباط حکم شرعی مداخلیتی تمام دارند و ثمرات بسیار بر آنها مترتب است.^۲

۱. ناظر به اختلافی است که در استنباط حکم پوشش در آیه ۹۰ سوره مبارکه احزاب، صورت گرفته است. برخی اساساً دلالت واژه جلباب بر چادر را نفی و برخی قبول می‌کنند؛ برخی با قبول معنای چادر، آیه را در صدد امر به چادر نمی‌دانند، بلکه بر این باورند که پوشش سینه بانوان با جلباب است، بدین سان که دو سوی او را به هم نزدیک گردانند، لذا امر به پوشیدن این نوع خاص از پوشش صورت نگرفته است و در مقابل برخی دیگر گویند: ماده «دنی» اگر با «الی» متعدی شود، به معنای نزدیک کردن است و لفظ «ادنی» در صورتی که به تنهایی متعدی باشد، به معنای دنو و نزدیکی است؛ ولی اگر با کلمه «علی» متعدی شود، به معنای «ارخا و اسدال» است (رک. تقریر بحث السید البروجردی، مقرر، شیخ علی پناه اشتهاردی، ج ۱: ۵۷).

۲. از آنجا که مؤمن در اصطلاح فقها به معنای شیعه امامی رایج و دارج است، برخی این اصطلاح را به فهم آیات و روایات هم خواستند تسری دهند! ر. همین قلم: جزوه درس خارج فقه، ۱۳۹۱: ۸۶۹.

سؤالاتی از قبیل: آیا مؤمن فقط شیعه امامیه است

آیا مؤمن، بچه بالغ و غیربالغ را دربر می‌گیرد؟ و در صورت شمول، آیا غیربالغ ممیز و غیرممیز را شامل می‌شود؟ مرهون شناخت آن دو واژه هستند. واضح است که رها شدن از این قبیل سؤالات در گرو رهایی از واژه‌شناسی این دسته از الفاظ خواهد بود.

اما اگر مثل موارد مذکور نباشد؛ بلکه در زبان فقیه با غرض برقراری مفاهمه و سهولت در تعلیم استفاده می‌شود، هر قدر زحمت واژه‌شناسی را بر خود هموار کنیم، چیزی از مسافت را نمی‌پیماییم؛ چون پس از فراغت از آن، از ما می‌پرسند حال با واکاوی این مفهوم، چه دردی از تحقیق و مدعا درمان شد و ما چند قدم جلو رفتیم؟

ارائه نمونه‌هایی از این دسته واژگان مؤثر خواهد بود:

الف) واژه «تصفیق» از این قبیل است، چرا که آنچه با تتبع در نصوص شرعی و آثار فقهی به دست می‌آید، این است که عنوان تصفیق، موضوع حرمت واقع نشده؛ بلکه به دلیل صدق عناوین دیگری مانند لهُو یا هتک حرمت چیزی یا شخصی و ... موضوع حکم حرمت قرار گرفته است.

ب) در مورد عنوان «حفظ کتب ضلال» نیز وضعیت به همین شکل است و برای عنوان کتاب‌های ضلال، ویژگی خاصی وجود ندارد، نه از ناحیه واژه «کتاب» و نه از ناحیه واژه «ضلال» و وضعیت حکم آن هم تابع موضوعی است که از نظر حکم و جوب و حرمت جای بررسی دارد.

ج) در مورد واژه «تشبیب» نیز باید گفت: عنوان تشبیب در هیچ روایتی نیامده است، همچنین در کتاب‌های قدما که به بررسی مسائل دریافتی از معصومین علیهم‌السلام اختصاص دارد، مانند الهدایة و المقنعة و النهایة، از این عنوان اثری نیست و بر اساس جست‌وجوهای ما اولین فردی که از این عنوان یاد کرده، شیخ طوسی در کتاب مبسوط است (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۸: ۲۲۶). بنابراین، برای واکاوی مفهومی و سخن از گستره و قیود آن وجهی باقی نماند؛ چرا که بر این واکاوی، اثر شرعی مترتب نمی‌شود و اساساً این عنوان در مکاسب محرمه جایگاهی ندارد.

وانگهی هرچند اصل آن است که عنوان اخذشده در موضوع حرمت و وجوب، عنوان حقیقی آن است؛ گاه به‌کمک قرینه‌ای روشن می‌شود که عنوانی به غیر خودش مشیر است؛ به‌عنوان مثال تعلق حکم حرمت، به دو عنوان «تطفیف» و «بخس»؛ اگر چه اقتضای آن را دارد که این دو عنوان به‌صورت عاری از صدق هر گونه عنوان دیگری حرام باشند (چرا که اصل در عنوان موضوع حکم، آن است که حقیقتاً موضوع حرمت باشد نه آنکه عنوانی مشیر به عنوان دیگر باشد) در عین حال، چنین اصلی نزد عرف، نسبت به این دو واژه و مانند آن؛ تمام نیست و چه بسا عبارت «بخسرون» که در قرآن کریم بعد از آیه تطفیف آمده است،^۱ به همین مهم اشاره داشته باشد.

بایسته دوم: رجوع به عرف معیار

گام اول که در مسیر واژه‌شناسی برداشته می‌شود، مراجعه به عرف است. از آنجا که مرجعیت عرف در تفسیر مفردات و واژه‌های متخذ در ادله و اسناد شرعی و هیئات ترکیبی مورد وفاق همگان است؛ مفهوم‌شناسی با مراجعه به عرف ضرورت پیدا می‌کند؛ چرا که شارع مقدس بسان هر قانونگذاری، در ابلاغ قانون به اصول و قواعد مفاهمه حاکم و رایج بین مخاطبان پایبند است؛ از لغت و واژه‌های آنها بهره می‌برد و به عرف آنها مقید است (رک: علیدوست، ۱۳۸۴: ۲۱۴ و ۲۱۵).

از این رو، در مواجهه با اسناد شرعی، عرف زمان صدور آن اسناد را واکاوی می‌کنیم. کتاب‌های لغت، رابط فهمندگان نصوص با عرف زمان صدور ادله هستند و به اعتقاد مشهور علمای اصول، با وجود اختلاف‌هایی که در وجه حجیت دارند، قول لغوی را حجت می‌دانند و این مهم را علاوه بر اجماع با سیره عقلا و لزوم انسداد باب اجتهاد در اکثر احکام شرعی با عدم پذیرش قول لغوی مبرهن کرده‌اند (خراسانی، ۱۴۱۵: ۳۲۹؛ بهسودی، ۱۴۱۲، ج ۲: ۱۳۱؛ انصاری، ۱۴۰۷، ج ۱: ۷۴ - ۷۷).

۱. وَيَلُّ لِلْمُطَفِّينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وُزِنُوا يُخْسِرُونَ (المطففين: ۱ - ۳).

از طرفی، شکی نیست که رجوع به لغت و استفاده از آن، فرع آشنایی دقیق با کتاب‌های لغوی و روش استفاده از آنهاست که خود به آموزش نیازمند است و کسی که ارتباطش با این منابع قطع باشد، در اولین قدم تحقیق می‌ماند.

با وجود اختلاف لغوی‌ها، یک رجوع ساده و بسیط به کتاب‌های لغوی، معنای مفردات یا هیأت‌های ترکیبی را ارائه نمی‌کند. در این مورد باید متکفل استنباط، همیشه جوانب و حواشی آن عرف را بررسی کند و به واکاوی ملزومات و ملازمات و شمارش عناصر مفاهیم عرفی بپردازد (همان: ۲۲۳).

بایسته سوم: فرق تطبیق با تفسیر

گاه لغوی به انگیزه کشف و شناسایی واژه‌ای از تطبیقات عرف بهره می‌برد. این کار او نباید موجب شود که معنای واژه را با تطبیق یکی بدانیم.

به‌عنوان مثال، اینکه «سرقفلی» مال است یا نه و عنوان مال بر آن صادق است؟ یک تطبیق محسوب می‌شود و این را نباید با مبحث مفهوم‌شناسی سرقفلی اشتباه گرفت.

مثال دیگر آنکه در ذیل حدیث «لِيُؤْجِدَ يُجِلُّ عُقُوبَتَهُ وَ عِرْضَهُ»؛ ملاحظه می‌شود که برخی لغوی‌ها عقوبت را به حبس معنا کرده‌اند: «عُقُوبَتُهُ: حَبْسُهُ، وَ عِرْضُهُ: شِكَايَتُهُ؛ حَكَاهِ ابْنُ الْأَعْرَابِيِّ» (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱: ۶۲۲).

این، در حالی است که لغت‌دانان، واژه عقوبت را هیچ‌گاه به معنای حبس نمی‌دانند؛ بلکه با مراجعه به کتاب‌های لغت درمی‌یابیم که معنای «جزای کار بد و گناه» می‌دهد.^۲ از این رو اگر کسی با استناد به آن سخن لغوی، برداشت حبس به‌عنوان جرم کیفری از روایت داشته باشد و آن را مدلول واژه عقوبت بداند؛ از مغالطه تطبیق و تفسیر در امان نمانده است.

۱. شخص بدهکاری که بر پرداخت بدهی توان دارد؛ ولی امروز و فردا می‌کند، راه را برای مجازات و بی‌آبرویی خود، باز می‌کند.

۲. ابن منظور می‌نویسد: وَالْعُقَابُ وَالْمُعَاقِبَةُ أَنْ تَجْزِيَ الرَّجُلَ بِمَا فَعَلَ سُوءًا؛ وَالْأَسْمُ الْعُقُوبَةُ.

بایسته چهارم: توجه به تفاوت بار معنایی هیئات گوناگون

درباره ظواهر الفاظ، در دو بخش مواد الفاظ؛ مثل «ض، ر، ب» و هیأت الفاظ مثل هیأت «افعل» گفت‌وگو می‌شود.

مواد گوناگون در هیئات مختلفی که وارد می‌شوند، معانی متفاوتی دارند. لازمه این تفاوت در معنا آن است که حد وسط قرار گرفتن یک ماده با دو هیأت در یک استدلال ممنوع باشد و در تأثیر اختلاف هیئات بر معنای بین هیأت مزید با مجرد یا بین انواع مشتقات فرقی نیست. از این‌رو، استدلال بر اساس اختلاف در هیأت و اتحاد در ماده مغالطه است.

مثلاً ماده "ف، ت، ح" هنگامی که در دو هیأت اسم فاعل یا اسم آلت خود را نشان می‌دهد، از رهگذر تفاوت هیأت، دو معنای گوناگون را نتیجه می‌دهد. از این‌رو فاتح به معنای پیروز و ظفریاب و مفتاح به معنای کلید و آلتی است که با آن در و هر چیز بسته را بگشایند. از این‌رو تا فردی مثلاً شهری را نگیرد، به او نام «فاتح» اطلاق نمی‌کنند، ولی کلید به محض آنکه ساخته شود، نام «مفتاح» به خود می‌گیرد.

مثالی دیگر: خدای سبحان در قرآن کریم فرمود: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (یوسف: ۱۰۶). این مشرکون غیر از «الَّذِينَ أَشْرَكُوا» است؛ «الذین اشركوا» بت‌پرست‌ها و امثال آنها هستند؛ اما «مشرکون» در آیه، افرادی هستند که به ریا و سمعه گرفتارند یا احیاناً معصیت می‌کنند.

گاه اصل حدث واقع شده است؛ اما اطلاق اسم فاعل نتوان کرد؛ مثلاً در قتل نائم گفته شده که قتل، صادق است؛ اما قاتل نه. به این عبارت توجه کنید: «إنما المدار علی صدق نسبة الفعل و هو "قتل" و نحوه أو نسبة المصدر و هو "القتل" و إن لم تتحقق نسبة القتل كما فی قتل النائم و نحوه» (نجفی، ۱۳۹۲، ج ۴۳: ۹۷). مدار و محور، صدق نسبت فعل قتل و مانند آن یا صدق نسبت مصدر القتل است؛ اگرچه نسبت قتل در قتل نائم و مانند آن محقق نمی‌شود.

پس همواره باید به اختلاف هیأت‌ها در یک ماده دقت کرد و به صرف آنکه بن‌مایه هر دو لفظ یکی است، از بار ویژه هیأت خاص چشم‌پوشی نکرد. به‌عنوان مثال به ضعف واژه‌شناسی زیر دقت کنید:

برخی از محققان برای واکاوی واژه «باهتوهم» در صحیحۀ داودبن سرحان (کلینی، ۱۳۹۱، ج ۴: ۱۲۳) چنین نگاشته‌اند:

«الظاهر أن المراد بالمباهتة إلزامهم بالحجج القاطعة و جعلهم متحيرين لا يحبرون جوابا كما قال تعالى: "فَبُهتَ الَّذِي كَفَرَ" و يحتمل أن يكون من البهتان للمصلحة فإن كثيرا من المساوي يعدها أكثر الناس محاسن خصوصا العقائد الباطلة، و الأول أظهر، قال الجوهري: بهته بهتا أخذه بغتة، و بهت الرجل بالكسر إذا دهش و تحير، و في المصباح بهت و بهت من بابي قرب و تعب دهش و تحير، و يعدى بالحرف و بغيره،^۱ فيقال: بهته بيهته بفتحتين، فبهت بالبناء للمفعول (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۱۱: ۸۱)؛

ظاهر آن است که مراد از مباحته، وادار کردن مخالفان (به بازگشت از باورهای خویش) با حجت‌های یقینی است؛ به‌گونه‌ای که آنها در سرگردانی‌ای قرار گیرند که به پاسخگویی قادر نباشند؛ مانند سخن خداوند که فرمود: «فَبُهتَ الَّذِي كَفَرَ» و احتمال آن هم هست که مراد، بهتان مصلحتی باشد؛ چرا که بیشتر مردم بسیاری از کردارهای زشت، به‌ویژه در حوزه عقاید را نیکو می‌شمرند. احتمال اول روشن‌تر است. جوهری می‌گوید: بهته بهتا؛ زمانی که ناگاه بگیرند او را، بهت الرجل به کسر عین الفعل زمانی را گویند که شخص به سرگشتگی و درماندگی فرو افتاده باشد. فیومی در مصباح‌المنیر چنین آورده است: «بُهت و بهت به معنای به سرگشتگی و درماندگی است و به واسطه حرف جر و غیر آن تعدیه می‌شود. پس گفته می‌شود: بهته و بیهته به فتح عین الفعل در ماضی و مضارع و بهت صیغه مجهول آن است».

۱. با مراجعه به مصباح‌المنیر درمی‌یابیم که در نقل این قسمت تصحیفی رخ داده است و آن اینکه فیومی در این قسمت چنین نگاشته است: و يعدى بالحركة، فيقال: بهته بيهته بفتحتين (فیومی: ۶۳) اما در عبارت مذکور یعدى بالحرف و بغيره آمده که ظاهراً از ناتوانی ناقل در فهم «بالحركة» صورت گرفته است.

نویسنده با دریافت معنای ثلاثی مجرد ماده «ب، ه، ت» برای ثلاثی مزید آن استدلال کرده است و چون در ثلاثی مجرد این ماده معنای افترا نیست، برای ثلاثی مزید آن (مباهته) نیز چنین برداشت کرده و این معنا را ظاهر دانسته و معنای ظاهر را به‌عنوان احتمال مرجوح مطرح کرده است.

این در حالی است که وقتی به‌ویژه برای ثلاثی مزید به کتاب‌های لغت مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که معنا متفاوت است. به مطلب ذیل توجه کنید:

«بَاهْتَه: اسْتَقْبَلَهُ بِأَمْرٍ يَقْدِرُهُ بِهِ، وَ هُوَ مِنْهُ بَرِيءٌ، لَا يَعْلَمُهُ فَيَبْهَتْ مِنْهُ» (ابن‌منظور، ۱۴۰۵، ج ۲: ۱۲).

«و الْمُرَادُ بِالْمُبَاهَةِ الَّتِي يَبْهَتْ السَّمْعَ بِمَا يَقْتَرِبُهُ عَلَيْهِ» (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۳: ۱۹).

از این‌رو، وقتی برای یافتن بن‌مایه کلمه به متخصصان آن مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم ماده الباء و الهاء و التاء را چنین معنا می‌کند:

«اصل واحد و هو كالدَّهْشِ وَ الْحَيْرَةِ. يُقَالُ بَهَتْ الرَّجُلُ يَبْهَتْ بَهْتًا وَ الْبَهْتَةُ الْحَيْرَةُ» (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۱: ۳۰۷).

این اصل وقتی در هیأت ثلاثی مجرد «فَعَلَّ» و «فَعَّلَ» می‌آید، معنای لازم می‌دهد و وقتی در هیأت فعل وارد می‌آید، معنای متعدی می‌دهد؛ اما در هیچ‌یک تقارن معنا با افترا، لحاظ نشده است؛ ولی وقتی وارد ثلاثی مزید باب مفاعله می‌شود، معنا مقارن افترا می‌شود، بر اساس گزارشی که از لسان‌العرب و تاج‌العروس عنوان شد.

بایسته پنجم: بسند به قدر متیقن در موارد مشکوک

اگر در زمینه معنای واژه‌ای در گستره آن، بین خاص و عام شک کردیم و پس از بررسی، این شک برطرف نشد، باید به قدر متیقن بسند کنیم.

به‌عنوان مثال: اگرچه نمی‌توان هیچ‌یک از تعاریف «غنا» را تعریف کامل و درست دانست؛ می‌توان به قدر متیقنی از آنها دست یافت که همان تعریف مشهور است. چون غنا موضوعی فقهی است، می‌توان احکام را بر این محدوده قدر متیقن بار کرد و در خارج آن،

از اصل برائت یا استصحاب برائت اصلیه و امثال آن بهره برد.

بایسته ششم: توجه به تأثیر لغوی از اعتقاداتها و اجتهادها

گاه لغوی برای تبیین واژه‌ای از عرب فصیح شاهد می‌آورد و با تمام ابزار^۱ خود به عصر صدور رابط می‌شود و متکفل استنباط را به اطمینان می‌رساند؛ اما گاه از عقاید شخصی یا از آیات و روایات متأثر می‌شود؛ در این صورت اعتماد به اجتهاد او ناصحیح است.

بایسته هفتم: توجه به فرق داعی استعمال با معنا

باید توجه کرد که برای یک واژه سه مقام وجود دارد:

معنا و مفهوم.

مصادق یا مصادیق.

مورد استعمال.

«مورد استعمال»، در بسیاری از موارد به «معنا» تلقی می‌شود و بر اساس این فکر ناصحیح، بحث ناصحیح دیگری مطرح خواهد شد که از این معانی کدام معنای حقیقی و کدام معنای مجازی یا مشترک لفظی است. در لغت، بسیاری از معانی که برای یک واژه ذکر شده، مصادیق یک معنای جامع است؛ چنانکه گاه فقط مورد استعمال است نه معنا یا مصادق معنا. مثلاً ابن هشام برای همزه در استفهام، هفت معنا می‌شمارد (انصاری، ۱۴۲۱: ۶۹). آنچه ابن هشام معانی مجازی همزه می‌شمارد، هیچ‌کدام معانی همزه نیستند تا حقیقی باشند یا مجازی؛ بلکه موارد استعمال همزه هستند. به‌عنوان نمونه برخی از ادیبان بر این اعتقادند که در مثال «تزوج هنداً أو أختها» یعنی با هند یا خواهرش ازدواج کن، «أو» به‌معنای «تخیر» است و در مثال «تزوج هنداً أو زمیلتها» یعنی با هند یا با همکلاسی او ازدواج کن؛ به‌معنای «اباحه» است؛ از این رو نزد آنان «أو» دو معنا دارد. در تخیر جمع دو

۱. ابزار و تلاش‌های لغوی‌ها در شش قالب متجسد است. رک: جلال‌الدین سیوطی، المزهرة فی علوم اللغة و انواعها، ج ۱: ۱۱۹.

طرف نشاید و از آنجا که ازدواج با یک دختر و خواهرش درست نیست، معنای تخییر را کشف کرده‌اند. در اباحه جمع هر دو امکان دارد و ازدواج با هند و همکلاسی او (که خواهر هند نیست) صحیح است. اما در مقابل برخی ادیبان برآنند که واژه «أو» در دو مورد استعمال شده، و گرنه معنای «أو» در هر یک از دو مثال یادشده یکی است و اباحه و تخییر از قراین خارجیة فهمیده شده است، حال اگر در شریعت آمده بود که جمع بین دو خواهر جایز است، دیگر کسی معنای تخییر و اباحه را برای «أو» بر نمی‌شمرد. بر اساس این مطلب «أو» یکی از دو معنا را دارد: الف) تردید؛ ب) اضراب. بقیة معانی از قرینه مقامات مورد استعمال به دست می‌آید.

ابن‌هشام در بحث «أو» و «قد» به واقع صحیح نزدیک شده، لکن در بقیة موارد از این اندیشه صحیح فاصله گرفته است. مطلب مورد نظر را می‌توان به بیان دیگری چنین توضیح داد:

چنانکه یک واژه یا هیأت معنا دارد، از «داعی استعمال» نیز برخوردار است و این دو، الزاماً یکی نیست. در بسیاری از موارد با اینکه معنا یکی است (مثلاً معنای همزه چیزی جز "اظهار طلب فهم" نیست) انگیزه از این اظهار می‌تواند متعدد باشد. همچنین در صیغه امر، نهی و ... بنا بر این، نه حمل صیغه امر بر طلب وجوبی، معنای حقیقی صیغه خواهد بود و نه حمل آن بر طلب ندبی معنای مجازی آن خواهد بود؛ بلکه نسبت هر دو به صیغه علی‌السواء است و این دو از دواعی کاربرد صیغه امر به‌شمار می‌رود. البته اگر ثابت شود که بعث به انگیزه انجام دادن کار در خارج معنای حقیقی صیغه است؛ داعی خاص نیز جزو معناست و سایر دواعی خارج از معنا خواهد بود. تفکیک داعی در استعمال از معنا در تصحیح فهم و استنباط تأثیر بسزایی دارد (علیدوست، ۱۳۸۶: ۲۶۳ و ۲۶۴؛ همو، ۱۳۸۱: ۳۱۵).

بایسته هشتم: نسبت واژگان

بحث از نسبت بین واژگان در منطق، در دو مقام مطرح شده است:

الف) در بحث الفاظ

در دلالت لفظ بر معنا، اگر چند لفظ نسبت به یک معنا سنجیده شوند؛ نسبت‌های مختلفی پیدا می‌کنند. بر این اساس، الفاظ به دو قسم «مترادف» و «متباین» تقسیم می‌شوند. اگر چند لفظ نسبت به معانی خود ملاحظه شوند و هر کدام از آنها دارای معنای متفاوتی با دیگری باشد، آنها را «متباین» می‌نامند؛ ولی اگر همگی یک معنا داشته باشند، «مترادف» خواهند بود. از باب نمونه، وقتی دو لفظ «انسان» و «بشر» ملاحظه شوند؛ خواهیم دید که هر دو برای یک معنا قرارداد شده‌اند. پس مترادف حساب می‌شوند و اگر الفاظی همانند کاغذ و خودکار ملاحظه شوند، هر یک از دیگری معنایی مستقل دارد، پس متباین محسوب می‌شوند. منطق‌دانان بر اساس نسبت‌های متفاوتی که معانی متباین از جنبه اشتراک یا امکان گرد آمدن در یک چیز دارند؛ تباین لفظی را به سه گونه «تماثل»، «تخالف» و «تقابل» تقسیم کرده‌اند (الساوی، ۱۳۸۳: ۱۶؛ حلی، ۱۳۷۱: ۱۰؛ نیز نک مظفر، ۱۹۶۸: ۴۵ - ۴۷).

ب) در نسبت‌های چهارگانه: رابطه دو مفهوم کلی مختلف، از حیث صدق و انطباق مصداق‌ها، چهار صورت دارد و جز این را نمی‌توان تصور کرد:

۱. «تساوی»، به معنای اشتراک در همه مصداق‌ها.
۲. «عموم و خصوص من وجه»، حالتی که هر یک از دو کلی شامل بخشی از مصداق‌های دیگری شود.
۳. «عموم و خصوص مطلق»، حالتی که یکی از آنها شامل همه مصداق‌های دیگری باشد.

۴. «تباین»، به معنای عدم اشتراک (حلی، بی‌تا، ۲۲۳؛ رازی، ۱۳۸۶: ۴۷ - ۴۸).

تبصره

نسبت بین الفاظ در واژه‌شناسی، به قسم اول منحصر است و با قسم دوم ارتباطی ندارد؛ چرا که قسم دوم به بررسی نسبت بین مصادیق می‌پردازد و نگاهی مرآتی به الفاظ دارد؛ ولی قسم اول، به خود واژه و معنای آن در ارتباط با واژه‌ای دیگر و معنای آن می‌پردازد و در واقع معنای کلمه «واژه‌شناسی» در این قسم سامان می‌یابد.

از این‌رو، تباین مورد نظر در مباحث الفاظ، با تباینی که در بحث نسبت‌های چهارگانه طرح می‌شود، متفاوت است. آنچه در مباحث الفاظ متباین به حساب می‌آید، لزوماً به لحاظ منطقی در نسبت‌های چهارگانه متباین نخواهند بود. چه بسا الفاظی در اینجا متباین باشند؛ ولی به لحاظ نسبت‌های چهارگانه تساوی داشته باشند.

از باب نمونه «انسان» و «ناطق» در بحث الفاظ متباین هستند؛ ولی در نسبت‌های چهارگانه میانشان تساوی وجود دارد.

متأسفانه بین تحقیقات مقاطع کارشناسی و ... بسیار دیده می‌شود که این دو مقام را خلط و در مقام واژه‌شناسی از «نسب اربعه» صحبت می‌کنند و این خلل بزرگی در تحقیق است.

بایسته نهم: واژگان در آینه شریعت

برخی از واژگان در پرتو اراده شارع مقدس از بار معنایی ویژه‌ای برخوردار می‌شوند، این گروه از الفاظ را می‌توان ذیل دو عنوان جمع‌بندی کرد:

حقیقت شرعیه و متشرعه

«حقیقت شرعیه» عبارت است از استفاده از پاره‌ای کلمات و اصطلاحات اسلامی که در جعل احکام استعمال شده‌اند؛ گرچه برای مقاصد خاص شرعی از عرف گرفته شده باشد. به بیان دیگر، اگر شارع قالب‌های خاصی وضع کرده باشد؛ می‌گویند «حقیقت شرعیه» و اگر شارع این قالب‌ها را برای تفهیم معانی خاصی وضع نکرده؛ بلکه در زبان مسلمان‌ها چنین جاری شده باشد؛ می‌گویند «حقیقت متشرعه». مثلاً لفظ «صلات» در لغت به معنای «دعاست». آیا پیامبر فرمود من قرار دادم لفظ صلات را برای نماز به کیفیت مخصوص یا مثلاً فرموده است: نماز بخوانید، آن‌گونه که من می‌خوانم و آن‌گاه ایستاده و به نماز خواندن اقدام کرده و لفظ صلات را به‌طور مجازی آنقدر در ارکان مخصوص به‌کار برده؛ که با کثرت استعمال حقیقت در آن ایجاد شده است و گرنه اصلاً چنین قراردادی وجود ندارد؛ بلکه تنها و بعدها در عرف متشرعه چنین فهمی پیدا شده است؟ (ولایی، ۱۳۷۴: ۱۷۱ و ۱۷۲).

واژگان در آینه جهان بینی

پرتوافکنی جهان بینی و ایدئولوژی انسان‌ها در مفاهیم موضوعات در ترمینولوژی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

به‌عنوان مثال مفهوم «مصلحت» در وجوب خمس و مفهوم «ضرر» در حرمت رباست که به صرف مراجعه به لغت، در کشف آن ناتوانیم و بین برداشت مسلمان از این دو واژه با ملحد فرق بسیاری وجود دارد.

مثال دیگر واژه باطل است. ابن‌فارس در بیان معنای آن چنین می‌نگارد: «الباء والطاء واللام أصل واحد، وهو ذهاب الشيء وقلة مكنه ولبثه» اما وقتی این واژه در بیان شریعت و در تبیین دین به‌کار گرفته می‌شود، درباره معنای آن به قدری افزوده می‌شود که فهمندگان نصوص شرعی، از واژه باطل معنای حرمت فهمیده‌اند.

سَأَلْتُ الْخُرَّاسَانِيَّ (ع) وَقُلْتُ إِنَّ الْعَبَّاسِيَّ ذَكَرَ أَنَّكَ تُرَخِّصُ فِي الْغِنَاءِ فَقَالَ كَذَبَ الزَّنْدِيقُ مَا هَكَذَا قُلْتُ لَهُ سَأَلَنِي عَنِ الْغِنَاءِ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ رَجُلًا أَتَى أَبَا جَعْفَرٍ (ع) فَسَأَلَهُ عَنِ الْغِنَاءِ فَقَالَ يَا فُلَانُ إِذَا مَيَّرَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ فَأَتَى يَكُونُ الْغِنَاءُ فَقَالَ مَعَ الْبَاطِلِ فَقَالَ: «قَدْ حَكَمْتُ» (كليني، ۱۳۹۱، ج ۶: ۴۳۵)

در محضر خراسانی [یعنی امام رضا(ع)] گفتم: همانا عباسی می‌گوید که شما غنا را تجویز می‌فرمایید؟! پس، حضرت فرمود: دروغ می‌گوید آن زندیق؛ چنین نبود. او از من در مورد غنا پرسید و من در پاسخ او گفتم: فردی محضر اباجعفر رسید و از غنا پرسید. پس، حضرت به او گفت: ای فلان! اگر خداوند میان حق و باطل جدایی بیفکند [خطی بکشد و آن دو را در دو جدول جدا قرار دهد] غنا در کدام قسمت جایی می‌گیرد؟ [از مصادیق حق است یا باطل؟] آن فرد گفت: در قسمت باطل جای می‌گیرد. سپس حضرت بدو فرمود: حکم کردی [یعنی حکم غنا را درست بیان فرمودی].

در این روایت می‌بینیم که فردی می‌گوید: یک نفر به شما تهمت زده و گفته است که خراسانی (یعنی امام رضا) یرخص فی الغناء!! ترخیص؛ یعنی تجویز. امام بعد از اینکه گفتند نسبتی ناروا داده است؛ فرمودند: اگر باطل و حق را رده‌بندی کنند، غنا در کدام جا

می‌گیرد؟ گفت: در باطل. گفتند: قد حکمت، «قد حکمت»؛ یعنی من نمی‌گویم ترخیص، اگر چنین نباشد، تهمت را تثبیت می‌کند!

دانستی آنکه واژه باطل در مرکبات اعتباری در مقابل صحت قرار دارد، ولی در امور غیرمرکب مانند غنا، به معنای حرمت است.

بایسته دهم: کاربرد اعم و تحقیق میدانی

کاربرد لفظ در عرف، چنانکه شاید نمونه‌ای از استعمال حقیقی آن باشد، امکان دارد مصداقی از کاربرد مجازی آن هم باشد، از این‌رو استدلال به صرف کار بستن این واژه در جمله‌ای به منظور اثبات معنای حقیقی یا مجازی کلمه، استدلال به اعم برای اثبات اخص است. اصولیان از این اصل به عنوان «استعمال اعم از حقیقت و مجاز است» یاد می‌کنند.

هرچند اصل یادشده از آسیب استدلال‌های مغالطی جلوگیری می‌کند، نباید برای رصد گستره معنای کاربردهای انبوه، مانعی باشد و با دستاویز قراردادن آن، هرگونه استدلال به استعمال را استدلال به اعم برای اثبات اخص دانست.

تحقیق میدانی واژگان در آیات و روایات، گاه برای فهمنده، اطمینان به معنایی را به ارمغان می‌آورد که عبور از آن مشکل است. عنصر اطمینان که گاه از آن با عنوان «یقین عرفی» یاد می‌کنند، با وجود تأثیر شدیدی که در استنباط دارد، در اصول فقه کمتر از آن سخن به میان آمده است. فقها با وجود قبول قاعده «استعمال اعم از حقیقت و مجاز است» جست‌وجوی واژگان از منابع را در دستور کار خود داشتند و میان این تحقیق میدانی و آن اصل، ناهمسویی قائل نبودند. برخی از اصولیان بعد از تحقیق طولانی در صیغه امر چنین نگاشته‌اند: «یستفاد من تضاعیف أحادیثنا المروية عن الأئمة عليهم السلام أن استعمال صیغه الامر فی الندب كان شائعاً فی عرفهم بحيث صار من المجازات الراجحة المساوی احتمالها من اللفظ لإحتمال الحقیقه عند انتفاء مرجح خارجی فیشکل التعلق فی إثبات وجوب أمر بمجرد ورود الأمر به منهم» (عاملی، ۱۳۷۶: ۵۳).

از میان احادیث اهل بیت عليهم السلام استفاده می‌شود که کاربرد صیغه امر در مستحب، در عرف

آنان رواج داشته است، تا جایی که این استعمال از مجازهایی است که وقتی مرجح خارجی در میان نباشد، احتمال اراده آن از واژه با احتمال اراده معنای حقیقی یکسان است. بر این اساس برداشت وجوب از واژه امر به مجرد کاربرد آن در روایات مشکل است.

نتیجه گیری

۱. مفهوم‌شناسی از روش‌ها و بایسته‌هایی پیروی می‌کند که توجه نکردن به آن، انسان را به برداشت‌های ناصحیح در مفردات و مرکبات می‌کشاند.
۲. نتیجه مفهوم‌شناسی در استنباط باید مثمر باشد.
۳. در مواجهه با اسناد شرعی، عرف صدور آن اسناد را واکاوی می‌کنیم. کتاب‌های لغت، رابط فهمندگان نصوص با عرف زمان صدور ادله هستند.
۴. گاه لغوی با انگیزه کشف و شناسایی واژه‌ای، از تطبیقات عرف بهره می‌برد. این کار او نباید موجب شود که معنای واژه را با تطبیق یکی بدانیم.
۵. استدلال با وجود اختلاف در هیأت و اتحاد در ماده مغالطه است.
۶. اگر در زمینه معنای واژه‌ای در گستره آن، بین خاص و عام شک کردیم و پس از بررسی، این شک برطرف نشد، باید به قدر متیقن بسند کنیم.
۷. لغوی گاه از عقاید شخصی یا از آیات و روایات متأثر می‌شود؛ در این صورت اعتماد به اجتهاد او ناصحیح است.
۸. میان معنا و مفهوم؛ مصداق یا مصادیق معنا و مورد استعمال فرق است.
۹. بین دو مفهوم، یکی از دو نسبت ترادف یا تباین حاکم است و بحث از نسب اربعه، به نسبت میان مصادیق می‌پردازد.
۱۰. برخی از واژگان در پرتو اراده شارع مقدس، از بار معنایی ویژه‌ای برخوردار می‌شوند.
۱۱. گاهی تحقیق میدانی واژگان در آیات و روایات و رصد چند استعمال، برای فهمنده، اطمینان به معنایی را به ارمغان می‌آورد که عبور از آن مشکل است.

منابع

القرآن الکریم

۱. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵ق) *لسان العرب*. بی‌جا: نشر ادب الحوزه.
۳. الساوی، عمر ابن سهلان (۱۳۸۳ش). *البصائر النصیریة فی علم المنطق*. چاپ اول. تهران: انتشارات شمس تبریزی.
۴. انصاری، عبدالله (۱۴۲۱ق). *معنی اللیب عن کتب الأعاریب*، تحقیق و شرح دکتر عبداللطیف محمد خطیب، کویت: التراث العربی، ج ۱.
۵. انصاری، مرتضی (۱۴۰۷ق). *فرائد الاصول*، محقق عبدالله نورانی، قم: دفتر انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۶. بهسودی، محمد سرور (۱۴۱۲ق). *مصباح الاصول*، (تقریرات درس محقق خویی)، قم: انتشارات داوری، ج ۲.
۷. الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۳۷۱ش). *الجواهر النضید فی شرح منطق التجرید*، قم: انتشارات بیدار.
۸. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (بی‌تا). *القواعد الجلیة فی شرح الرسالة الشمسیة*. تحقیق فارس حسون تبریزیان. قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم.
۹. خراسانی، محمد کاظم (۱۴۱۵ق). *کفایة الاصول*، قم: دفتر انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۰. الرازی، محمد بن محمد (قطب‌الدین) (۱۳۸۶ش). *تحریر القواعد المنطقیة*، مصحح محسن بیدارفر، به حاشیه علی بن محمد جرجانی، قم: انتشارات بیدار.

۱۱. طوسی، محمدبن حسن (۱۳۸۷ش). *المبسوط فی فقه الإمامیه*، به تصحیح: سید محمد تقی کشفی، تهران: المکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریه.
۱۲. عاملی، حسن بن زین الدین (۱۳۷۶). *معالم الاصول*، چ ۲، قم: دارالفکر.
۱۳. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۱ش). *سلسبیل فی اصول التجزئه و الإعراب*. چاپ اول. قم: دارالاسوه للطباعه و النشر.
۱۴. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۴ش). *فقه و عرف*، چاپ اول، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۵. الکلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۹۱ق). *الکافی*، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمیه اسلامیّه.
۱۶. الفیومی، احمدبن محمد (۱۴۰۵ق). *المصباح المنیر*، چاپ اول. قم: دارالهجرة.
۱۷. المجلسی، محمد باقر (۱۳۶۳ش). *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*. چاپ دوم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۸. المظفر، محمد رضا (۱۹۶۸). *المنطق*. مطبعة النعمان، چاپ چهارم، نجف.
۱۹. النجفی، الشیخ محمد حسن (۱۳۹۲). *جواهر الکلام*، مصحح شیخ محمود آخوندی، چاپ هفتم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۰. واسطی، زبیدی؛ حنفی، محب الدین؛ سید محمد مرتضی حسینی (۱۴۱۴ق). *تاج العروس من جواهر القاموس*، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت - لبنان.
۲۱. ولایی، عیسی (۱۳۷۴ش). *فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول*، تهران: نشر نی.